

بودن و آزادی
 برپایه عمل (= ورز)
 عمل (ورز) می‌آفریند، نه
 گفتار
 اولویت عمل، نه اولویت گفتار
 خدادر فرهنگ ایران نمی‌گوید:
 «کُن»، تا «یکون» بشود
 خدا، از خود، گیتی «می‌ورزد»
 و آنگاه، خدامیشود، و تا عمل نکرده، خدا نیست

بنا بر فرهنگ اصیل ایران، در سراسر جهان هستی که خدا و خدایان هم، جزوی از آن هستند، این «عمل = ورزیدن» هست که می‌آفریند و هستی را پدید می‌آورد. «اولویت عمل» (که ورزیدن باشد) برگفتار»، هزاره‌ها بنیاد فرهنگ ایران بوده

است . خدا، هم از عملش ، هست و تا عمل نکرده ، نیست . فرهنگ ایران ، در تضاد با ادیان ابراهیمیست که « گفتار » بر « عمل » اولویت دارد . در آغاز سفر پیدایش (تورات) میآید که « و خدا گفت: روشنائی بشود و روشنائی شد » و شیوه خلقت الله در قرآن نیز اینست که « فانما یقول له کن فیکون » . یهوه والله با « گفتن » ، خلق میکنند . گفتار، بر « عمل » اولویت دارد . همین اندیشه ، سرچشمه پیدایش کهنه و کشیشها و آخوندها و موبدان ، به کردار برترین قدرت در جامعه، ونفی و طرد یا کاهش ارزشهائیکست که از منش کشاورزی در فرهنگ ، جوشیده و زهیده است . به عبارت دقیق تر این اندیشه ، از مغز یک آخوند و کشیش و موبد، پیدایش یافته است که نمیتواند ، از خود ، گیتی بکند ، ولی میخواهد به خود، برترین ارزش و ارج را بدهد . ولی این توانائی ، بیان « بی بودی » و کاستی و ضعفیست که در خودش میشناسد ، چون او، خود را نمیتواند تحول بدهد (به ورتد = به ورزد) و از خود، خودی بهتر در گیتی بسازد و گیتی را آباد کند . او در گفتارش ، همیشه جهانی، پست تر و خوارتر و ناتوانتر از خود خلق میکند . در گفته اش ، گوهر خودش ، جان خودش ، به دیگران ، روان نمیشود ، در آفریده هایش ، نمیشکوفد . در گفتارش، خودش « آفت » میکند، « هبوط » میکند. با اولویت گفتار بر عمل، دروغ ، خلق میگردد .

ولی خدایان ایران ، خدایانی بودند که توانائی آنها داشتند که از خود ، گیتی را بسازند ، و خود را در دگر دیسی، تبدیل به گیتی آباد کنند. خدایان ایران ، استوار بر اصل اولویت « عمل = ورزیدن » بودند . آذر برزین (verrez-yanh) ، زهدان و تخمیست که به خود، تحول میدهد (می ورتد = می گردد = می ورزد) و از خود ، خوشه های جهان هستی میگردد . « برزین = verrez-yan » جایگاه و سرچشمه و نیروی « ورز » هست .

بهرام ورجاوند» که با ارتا ، بُن زمان وهستی میباشد ، بهرام «
ورزا وند = warzaa-wand» است .

شناخت واژه « ورز» در فلسفه ایران ، وپایداری سازمان سیاسی
ایران ، نقش کلیدی دارد . « ورزیدن » ، کلید فلسفه ایست که
هزاران سال ، منش مردمان را نیرومند و توانا نگاه داشت، و با
وارونه سازی معنای آن ، وبا « دادن اولویت گفتار بر عمل » که
بنیاد چیرگی موبدان و آخوندها میباشد ، انحطاط اجتماعی و دینی
وسیاسی واقتصادی و حقوقی ایران ، آغاز شد .

« ورزیدن = warzidan» ، همزمان دارای معانی : 1- شخم
زدن و کاشتن و 2- تولید کردن و 3- اجرا کردن 4- عمل کردن 5-
کار کردن است . ولی همه این معانی ، از اصلی نهفته سرچشمه
میگیرد که به همه این معانی ، ژرفای شگفت انگیزی میدهد .

« ورز warz» ، در اصل، همان واژه « ورت wart» است که
صفت گوهری ارتا ، خدا یا « بُن و نخستین عنصر» هرجانی
وهرانسائی هست . نخستین عنصر هرجانی وهرانسائی در ورزیدن
، میگردد (= ورتد) ، میشود . ارتا ، ارتای فر « ورت» است .
این عنصر نخستین « ورتن wartin» است که در هرجانی
وهرانسائی ، « ورز» میشود . ورزیدن ، تحول دادن و تحول
یافتن است . ارتا ، به خود تحول میدهد، به خود ، صورت های
دیگر (دیسیدن) میدهد . اینست که ورز، بیان نیروی معجزه
آسائیست که در عمل هست . بهرام ، که جفت ارتا در هرجانیست
، ورجاوند است ، نه برای آنکه « فرّ یزدانی» دارد ، بلکه برای
آنکه میتواند ، خودش را تحول بدهد ، و از این « خود گردانی =
ورتن = وشتن = گشتن » ، باد و سراسر جانوران و انسان بشود .
این ، بیان روند آفرینش جهان در فرهنگ ایران بوده است . خدا،
در تحوی یافتن (ورتن) به باد و جانور و انسان ، تبدیل به گیتی
میشده است . در بهرام یشت ، میتوان این « تحول دهی بهرام را

به خود، در صورتهای گوناگون « یافت . بیان این تحولها ، افسانه گوئی نیست ، بلکه بیان « روند آفرینش جهان جان ، در تحول دادن بُن گیتی – جفت ارتا و بهرام – به خود هست » . بهرام ، می ورزد ، می ورژد ، می ورجد . بهرام ، در ورزیدن ، ورجاوند میشود . درتورات ، یهوه با « گفتن » ، که البته « امرکردن = اظهار قدرت » میباشد، زمین و آسمان و گیاه و جانوران را خلق میکند، تا بر آنها حکومت کند. بهرام ، با تحول دادن به خود (ورتن = ورزیدن) ، جهان میشود، که بیان مهرورزیست . آذر، از این رو « آذربرزین مهر » نامیده میشود، چون در تحول دادن به خود و گیتی شدن ، « مهر، می ورزد » ، و برگیتی (جانوران و انسان) حکومت نمیکند . در دگر دیسی بُن جهان یا خدا به گیتی ، گیتی آباد پیدایش می یابد . به همین علت « مهر، ورزیدنی است » . چون ورزیدن ، نیروی تحول دهی معجز آسا میباشد . کشاورز (درورز) یا واستریوش (در یوش = یوغ) یا نسودی (در سودن) ، با زمین یا با گیتی ، مهر میورزد . « آذربرزین مهر » نیز، چنین خدائیسست . ورزیدن ، تحول دادن به خود ، در تحول یافتن به گیتی و در گیتی هست .

بیسود ماندن تلاش یزدانشناسی زرتشتی برای اولویت دادن دانائی و گفتار، بر عمل چگونه یزدانشناسی زرتشتی با فرهنگ ارتائی ، سازگار میشود

برغم کوشش یزدانشناسی زرتشتی برای « اولویت دادن گفتار و دانائی بر عمل ، یا ورزیدن » ، رویاروی فرهنگ ایران در پایان تسلیم میگردد ، و ناچار این اولویت را با اکراه می پذیرد ، هر چند

درسیاست و اجتماع ، موبدان ، این اولویت را پایمال میکنند و بدینسان انحطاط سیاسی و اجتماعی ایران آغاز میگردد .

دربخش چهارم بندهش (پاره 38) دیده میشود که اهورامزدا با امشاسپندان ، هنگام یزش کردن (ستایش و نیایش، گفتار) همه آفریدگان را میآفرینند . این بیان تلاش برای اولویت دادن گفتار و دانائی بر عمل است . در همین بخش (پاره 31) یزدانشناسی زرتشتی ، خویشکاری اهورامزدا را « آفرینش درآوردانائی » میداند و این دانائی « همه آگاهی و پیشدانی » است . « هر مزر را خویشکاری آفرینش بود ، آفرینش را به دانائی میتوان آفرید » . آفرینش با دانائی میتوان آفرید ، بکلی در تضاد با اندیشه « آفریدن از راه خود را تحول دادن یا ورزیدن و ورتن » است . این دانش و گفتار اهورامزداست که میآفریند ، و ربطی به « تحول دادن اهورامزدا به گوهر خودش » ندارد . با پیشدانی و گفتار و نیایش اهورامزدا ، اهورامزدا به وجود نمیآید . ولی با فرهنگ ارتائی، این اندیشه « ورتن در ورزیدن » چنان در روانها ، ریشه کرده بود که جامعه ایران ، « آفرینش با گفتن » را به آسانی پذیرا نبود . بالاخره یزدانشناسی زرتشتی تن به پذیرش این اندیشه ارتائی میدهد و در بخش نخست بندهش (پاره 8) می پذیرد که : « هر مزد، پیش از آفرینش ، خدای نبود پس از آفرینش ، خدای شد » . طبعاً برغم پیشدانی و همه آگاهی، تا جهان و امشاسپندان (که خودش هم یکی از آنهاست) آفریده نشده اند ، هنوز خدا نیست .

دربخش یازدهم بندهش ، پاره 168 اهورامزدا ، خودش را با امشاسپندان ولی به شکل آخرین یعنی هفتمین امشاسپند میآفریند . اهورامزدا ، در پایان ، به وجود میآید . این باهم آفرینی ، همان اندیشه « همبغی » هست . ولی با کمال تردستی، اندیشه « همبغی » با « اهورا مزدا، به کردار تنها آفریننده » مخلوط و طبعاً

مغشوش ساخته میشود . درهمبغی ، همه باهم آفریننده اند ، و کسی نمیپرسد چه کسی از میان ما، مارا میآفریند . اکنون همه درهمبغی، آفریده شده اند ، ولی اکنون، یکی باید دیگران را آفریده باشد ! پس معنای همبغی، چه شد ؟ در اثر تناقض این دو اندیشه باهم ، اهورا مزدا میپرسد که مارا که آفرید. البته هیچکدام جز « اردیبهشت = ارتای خوشه » نمیدانند که ؟ آنها را آفریده است ، چون او « بُن همه خدایان » است، و طبعاً « بُن » همان « برو آخرین » است ، که باز تخم تازه آفرینش میگردد .

در همین بخش از بندهش میآید که : « در آغاز آفرینش ، چون هر مزد این شش امشاسپند را فراز آفرید ، خود نیز با ایشان ، آن برترین و هفتمین بود. آنگاه از ایشان پرسید که مارا که آفرید ؟ از ایشان یکی نیز پاسخ نکرد. باری دیگر و سدیگر به همان گونه پرسید. پس اردیبهشت گفت که مارا تو آفریدی . پس ایشان نیز به هم پاسخی به همان گونه سخن گفتند. پس اردیبهشت نیز با ایشان بازگفت . نخست خدائی را به هر مزد ، اردیبهشت داد . پس هر مزد، اردیبهشت را بُن همه مینوان فرازگماشت ... » . اردیبهشت که ارتای خوشه باشد، بُن همه مینوان هست، و خدائی را هم به اهورامزدا داده است دیگر نیاز به « گماشته شدن از سوی اهورامزدا به بُن همه مینوان ندارد » . مسئله اینست که خدای تازه وارد که اهورامزدای زرتشت باشد ، نیاز به پذیرش خدائی خود، از « ارتای خوشه » دارد، و اوست که در اثر نخستین عنصر بودن ، خوشه فرازین و برترین نیز هست .

این ارتا هست که باید از برترین خدا بودن و از بُن بودن ، استعفا بدهد و جای خود را اهورامزدا واگذارد . البته برغم این التقاط و درهم ریختگی دوجهان بینی ، دانائی و پیشدانی و همه آگاهی و خواست و گفتار . اهورامزدا ، اصل آفرینندگی میگردد، و « اولویت عمل یا ورزیدن » را در اجتماع متزلزل میسازد .

**اولویت عمل ، ایجاب میکند که
دانائی ، از جستجو و آزمایش ، پیدایش یابد
ولی
اهورا مزدا با دانائی ای میآفریند
که از جستجو و آزمایش برنیامده است**

اهورامزدای زرتشت با دانائی میآفریند که اولویت عمل (ورزیدن) را طرد و نفی و انکار میکند. اولویت عمل در گستره دانائی و شناخت ، ایجاب میکند که دانائی ، از جستجو و آزمایش پدید آمده باشد، یا به اصطلاحی دیگر « پس - دانشی » باشد ، دانشی باشد که پس از آمودن و جستجو کردن ، و از خود آمودن و جستجو کردن ، زهیده و جوشیده باشد . اینست که رام یا « وای به » که در واقع « مادر زندگی = جی » و « زمان » است ، در رام یشت میگوید که : « نام من ، جوینده است » . به عبارت دیگر، گوهر « زندگی کردن در زمان » را جستجو میداند، که چیزی جز « جفت شدن و انباز و همآفرین شدن با پدیده های گیتی » نیست . همینطور، نخستین رسالتی را که سیمرغ (ارتا) به زال زر، در رفتن به گیتی میدهد آنست که : « یکی آزمایش کن از روزگار » . سیمرغ ، زال را مأمور ابلاغ امر ونهی اش نمیکند که فرآورده « همه آگاهی و پیشدانشی او در همه زمانها » ست . از این رو اصل برگزیدن میان ژی و اژی نیز در گاتا (سرودهای زرتشت) ، برگزیدن میان دو چیز کاملاً روشن از همست، و نیاز به جستجو و آزمایش ندارد. اهورامزدا با دانائی (همه آگاهی + پیش دانشی) جهان را میآفریند که به کلی برضد « پس - دانشی = دانش تجربی و جستنی » است . با دانائی که

از همه چیزها و از زمان ، بیشتر، آگاهست و دانشش ، نیاز به جستجو و آزمایش ندارد .

دربخش چهارم بندهش میآید که « هر مزد را خویشکاری آفرینش بود . آفرینش را به دانائی میتوان آفرید و بدین روی جامه دانایان پوشید که اسرونی است » . اهورامزدا با پوشیدن جامه موبدان ، هویت دانش خود را نشان میدهد . این به معنای آنست که در جامعه ، گفتار و دانشی که از عمل و تجربه برنمیآید، اولویت می یابد ، و موبدان و آخوندها، برجامعه چیره میگردند . در همین بخش ، میتوان از تفاوت رنگ « جامه سپید موبدی و اهورامزدائی » و « جامه رنگارنگ وای به که جامه برزیگران یا واستریوشان » شناخت ، به نابد ساخته شدن « اصل اولویت عمل یا ورزیدن » با چیرگی دین زرتشتی پی برد . بلافاصله در همین بخش از بندهش دیده میشود که برعکس اهورامزدا و موبدان ، وای نیکو (وای به = رام) جامه بس رنگ، یا به عبارت جامه رنگارنگ میپوشد . پوشیدن جامه رنگارنگ ، بیان هویت سیمرغ در پیدایش از بهمن داشت . روشنائی در این فرهنگ، اینهمانی با رنگارنگی دارد. جائی که رنگارنگی هست ، روشنی هست . اگر همه یک رنگ باشند، هیچکدام، روشن نیست . سیمرغ ، رنگین کمان بهمن است و رنگارنگ بودن ، بیان روشنی در غنا و سرشاری و پری میباشد . «پوشیدن جامه بسیاررنگ» ، که بیان بستگی به این فرهنگ سیمرغی- ارتائی بود ، « ژنده پوشی» هم نامیده میشود ، چون از پاره های گونه گون به هم دوخته میشود و برزیگران ، چنین جامه ای میپوشیدند و سپس درویش ها همین پیشینه را در « خرقه مرقع » ادامه دادند . ژنده پوشی ، معنای پوشیدن جامه کهنه و فرسوده و تکه پاره نداشت . ولی یزدانشاسی زرتشتی ، روشنائی را فقط با رنگ سپید اینهمانی میداد ، چون میدانست که رنگارنگی ، به اصل « جفتی = پیوند » باز میگردد .

از این رو رنگارنگی را، وارونه خرمدینان ، بیان پیوند و مهر و انبازی نمیدانست . «عمل یا ورزش» ، درست برپایه پیوند دادن تجربیات رنگارنگ بنا نهاده میشود . یزدانشناسی زرتشتی ، رنگارنگی را برعکس خرمدینان وارتائیان ، اهریمنی، یا بیان ستیزندگی و جنگ و تضاد می‌شمرد. اینست که رام در یزدانشناسی زرتشتی ، ارتشتار میشود، و جامه ارتشتاری میپوشد . در یزدانشناسی زرتشتی ، مادرزندگی و زمان ، اصل جنگ و ستیزندگی و تضاد و نا آشتی میگردد . این وای به که « اصل پیوند دادن همه اضداد و رنگارنگیها » بود ، درست ، در یزدانشناسی زرتشتی، نقش واژگونه می یابد . «مهر» ، معنای « ستیزندگی و جنگ و تضاد» پیدامیکند . درست این جامه رنگارنگ را که « ژنده » باشد ، واستریوشان یعنی برزیگران وکشاورزان میپوشیده اند. البته نسبت دادن چنین جامه ای به ارتشتاران ، بیان تلویحی آنست که سپاهیان و سپهداران مانند برزیگران ، در برابر موبدان « سپیدپوش، و روشن، که جامه اهورامزدا را پوشیده اند » نقش منفی و فرودین دارند و محکوم آخوند و موبد هستند . رنگارنگی ، مستقیماً به اصل جفت « دورنگه بودن » بازمیگردد . دورنگه بودن زال هم همین معنی را دارد . در این فرهنگ ، بینش و دانائی و فروغ ، از پیوند دورنگیها با هم ، پیدایش می یابد . دانائی ، از جستجو یا « جفت کردن حواس با پدیده ها و محسوسات » پیدایش می یابد . خرد که دانائی حواس هست ، جفت جو هست و در جفت شدن و جفت کردن (انباز و همبغ کردن) ، از اتصال چیزها ، روشن میشود و روشن میکند . از این رو « آسن خرد = خردسنگی » خرد یست که درسودن (= سفتن = در جفت کردن) در به هم سائی (بسودن ، هم بوسی) روشنی میآفریند .

آنکه پیوند میدهد، روشن میکند آبادکننده ، روشنگر است

« نسودی» یا «واستریوش» ، آبادکننده گیتی است
وآنکه « گیتی را آباد میکند» ،
گیتی را نیز « سبز و روشن میکند»

اولویت عمل برگفتار و دانش که آبادکننده گیتی است، روشن کننده گیتی است . در فرهنگ ایران، تخم ، اصل روشنی شمرده میشود ، چون « روشن شدن و سبز شدن» ، دوروی یک سکه بودند . آنچه سبز و آباد شد، روشن میشود. بُن آفرینندگی گیتی و خورشید، « آبادیان» خوانده میشود، که به معنای « نیرو و سرچشمه آبادکننده» است . « پیوند ارتا با بهرام» که « اصل پیوند و جفتی هست، و « آبادیان» خوانده میشود ، گیتی را در سبز و آباد کردن ، روشن میکند . عمل سودن یا جفت شدن و پیوند یافتن باهم ، اصل آبادکننده و روشن کننده هست. این « نسودی یا برزیگریا و استریوش» هست که زمین را در جفت و همبغ و انباز شدن، در « ورزیدن»، تحول میدهد و معجزه میکند. او هست که با زمین ، در سودن و سفتن و مهرورزی باهم ، تخم را میکارند ، و گیتی از این پیوند مهربی ، آباد میشود. آباد کردن گیتی ، بزرگترین آرمان اجتماع و جهان آرائی و حقوقی (داد) در ایران بوده است . تکرار فراوان این واژه کلیدی در شاهنامه که « آباد کردن گیتی» باشد ، بیان این « آرمان فرهنگ سیاسی ایران» در هزاره ها هست . اینست که هوشنگ (هائوشیان) که کسی جز « بهمن = و هومن = آسن خرد = خرد سامانده و آراینده جهان» نیست و آذر فر روز، هست و جشن سده ، جشن بهمنگان ، جشن

اوهست ، خردیست که بنیاد گذارداد (پیش+ داد = بنیاد گذار قانون اساسی) درگیتی میباشد :

وز آن پس جهان یکسر آباد کرد همه روی گیتی پراز داد کرد
 به جوی وبرودآب را راه کرد به فرکئی، رنج کوتاه کرد
 چو آگاه مردم ، برو، برفزود پراکنده تخم و کشت و درود
 بسیجیدپس هرکسی نان خویش بورزید وبشناخت سامان خویش..
کزآبادکردن، جهان شادکرد جهانی به نیکی از او یادکرد
 آرمان خرد بهمنی یا هوشنگی ، در عمل (= ورزیدن) ، آبادکردن
 گیتی و شادکردن جهان هست . خرد آفریننده با زمین یا گیتی ،
 جفت میگردد وگیتی را « سبز و روشن » میکند . خرد سامانده
 و آراینده و آفریننده در بُن هرانسانی، برشالوده « اولویت عمل »
 نهاده شده است.

جدانپذیری دوپدیده سبزی از روشنی ، معنائی ویژه به « دانائی
وبینش» میداد ، و هر دانائی و بینش را به نام « روشنی» نمی
 پذیرفت . دانائی که در پیوند دادن ، آباد و شاد نکند، دانائی نیست .
 «سبزی» ، که در اصل ، ساپیزج یا سا پیزه و سبکشده آن واژه
 است ، همان « مهر گیاه» یا « بُن آفرینندگی » است. جائی
 سبز است که بُن آفریننده جهان آنجاست . سرسبزی ، گواه
 برپیدایش بُن آفرینندگی در آنجاست . چون این بُن آفریننده
 آنجاست، زندگی و تازگی و طراوت و خرمی و جوانی و آبادی
 و درخشش و روشنی و فروزندی هست . از این رو به بهشت
 و آسمان ، باغ سبزمیگفتند. بدین علت، آسمان را « سبز»
 میدانستند . حتا در بندهش اهورامزدا ی زرتشت نیز تخم یا نطفه
 انسان و جانوران را « از روشنی و سبزی آسمان » میآفریند
 (بخش دوم). البته ، نیازی به آن نیست که اهورامزدا، از روشنی
 و سبزی آسمان این تخمه هارا بیافریند، چون انسان و جانوران ، با
 افشانده شدن خوشه ارتا از آسمان ، وبا جایگرفتن آنها به شکل «

تخم آتش = ارتا « درتن انسان و جانوران ، دراین سودن (یا سفتن) ، خود را میافزایند . ارتای خوشه ، با این خود افشانی ، و دگردیسی (افتار = اوتاره = ابدال) برزیگرو آبادکننده گیتی میشود . « نسودی یا واستریوش » ، همبغ وانباز ارتا در آباد کردن گیتی است . اینست که در شاهنامه درباره آنکه جمشید انجمنی از همه پیشه ها گرد میکند درباره برزیگران میگوید :

« نسودی » سه دیگر گره راشناس

کجا نیست برکس از ایشان ، سپاس ؟

بکارند و ورزند و خود بدروند بگاه خورش ، سرزنش نشنوند ز فرمان ، سرآزاده و ژنده پوش و ز آواز بیغاره ، آسوده گوش تن ، آزاد و ، آباد ، گیتی بدوی بر آسوده از داور و گفتگوی چه گفت آن سخن گوی آزاده مرد که آزاده را کاهلی بندکرد چرا به برزیگر ، « نسودی » گفته میشود ؟ نسودی مرکب از دو بخش « نس + سودن » هست . در گذشته بجای پسوند « آباد و آباده » که امروزه رایج است ، « نسا » میگفته اند . با چیرگی یزدانشناسی زرتشتی ، واژه « نسا » بیشتر برای نعش مرده و جنین سقط شده بکار برده شد و معنای بسیار منفی یافت . ولی در اصل « نس » چنانکه هنوز در پشتو زنده باقی مانده است ، به معنای « شکم و زیر شکم » است که اندام زایشی زن باشد . در زبان عربی هم به همین معنی باقیمانده است . از این رو نیز به زنان ، « نسا » میگویند . در فارسی نیز به زمین ، « نسکا » گفته میشود (برهان قاطع) . زمین که « تن » و بدن باشد ، زهدان و سرچشمه نوآفرینی شمرده میشود است . خاک هم نماد مرگ و فنا نبوده است ، و بهترین گواه خود واژه خاکست که به معنای تخم مرغ (هاگ) و خوشه گندم (آگ = واس) است . زمین (تن) وزن ، زهدان ، یا اصل از نوزنده کننده و رستاخیزنده اند . به همین علت به عدس نیز که گیاه « دولپه ای دریک نیام » هست و از نمادهای مهم اصل «

جفتی و همبغی و همآفرینی « هست، « نسک » گفته میشود . برپایه این زمینه اندیشگی، به بخشهای اوستا « نسک » گفته میشود و واژه « نسخ » در عربی نیز از همین ریشه است . برزیگر که جفت زمین (زهدان = نس) است ، آنرا می سفتند . و این « سودن = نسودی » ، همان « مهر ورزیدن و ورزیدن » است که از آن ، گیتی، آباد (نسا) میشود . بی « ورزیدن » ، که کاهلیست ، انسان آزاده ، بند واسیر میگردد . آزادی ، پیآیند عمل و کوشش در « پیوند یافتن باهم » است . ما در « نسودی » با تصویر « انسان ورزنده = برزیگر » کار داریم، که خود را جفت و انباز و همبغ زمین (گیتی) میداند. انسان و زمین (گیتی) ، به هم « مهر میورزند » . سودن (بسودن) ، جفت بودنست . ورزندگی ، یا با کار و کوشش ، دگرگونه و دگر دیس ساختن گیتی ، آزادی شمرده میشود . انسان ، وارونه تصویر تورات ، احساس تبعید شدگی در گیتی نمیکند ، تا از عرق جبین در فراق از بهشت گمشده ، درد ببرد و روزگار خود را با احساس بیگانگی از گیتی، به پایان برساند . انسان از گیتی ، بیگانه نیست بلکه گیتی، جفت اوست . ورزیدن ، یا کار کردن در گیتی ، برایش مهر ورزیدنست . همکاری با زمین ، همآفرینی با گیتی و شادی زاهدست . اینکه فقط از کار خود میزید و نیاز به کسی ندارد و نباید از کسی سپاسگذار باشد، آزادی است ، در حالیکه همه مردم، سپاسگذار او هستند . مفهوم آزادی ، اینجا گواه بر رفع نیازهای خود ، بی داشتن نیازه کسی است . این بیان غرور به خود و اطمینان از خود هست که از خود و برپای خود میایستد و میزید . این انسان برزیگر، در خود، آباد کننده گیتی را می بیند . این تصویر ، از انسانی سخن میگوید که روانش از مفهوم گناه و کاستی ، آلوده نشده است ، چون در عمل خود ، سازندگی و پیشرفت دهندگی و اعتلاء دهندگی می بیند . او برای آن در گیتی میزید تا

جفت گیتی باشد . آباد کردن ، غایتِ هستی انسانست . « خواستِ زیستن با گیتی » و « خواستِ آباد کردن گیتی » ، چنان در او نیرومند و تزلزل ناپذیر است که نیازه دادن معنائی دیگر و غایتی دیگر به زندگی در گیتی ندارد . او انسانست که مانند درخت سرسبز بر پای خود میایستد، و با عمل ، « هستی » در وجود او پیکرمی یابد .